



□ فضل الله صلواتی
بخش نوزدهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

سهام‌خواهی‌ها

آنها که بنی‌امیه را بر مردم مسلط کرده بودند و بازنده‌باد گفتن و حمایت از آنها، روز به روز بر اقتدار و زورمداری آنها افزوده بودند، خود از این نمذ کلاهی می‌خواستند. عمده سلطنت، قدرت و ثروت در باند بنی‌امیه متمرکز بود، خرده‌پاهایی را هم که آنان بر گردن خلق سوار کرده بودند، از این ثروت باد آورده و از اموال مردم که به دست این گروه مفتخوار افتاده بود سهمی می‌خواستند. کسی برای خدا ظلم نمی‌کند و بر سر مردم چوب و چماق نمی‌کوبد! بالاخره او هم باید پاداشی، حق امتیازی، جایزه‌ای، رانتی و بهره‌ای داشته باشد. از این آدم‌ها دور و بر معاویه بسیار بودند، معاویه نیز قدرشناس آنها بود و سعی داشت که همه را راضی نگهدارد، او آن قدرها می‌فهمید که نباید بر ناراضیان بیفزاید و دست کم متملقان، یاران، همراهان و پله‌های نردبان ترقی را از دور خود نرانند. معاویه باید قدر آن‌شان‌هایی را که با پاروی گردن آنها رفت و بر رقیبان قدرتمندی چون امامان علی و حسن پیروز شد، می‌دانست. آنها که جانشینان صالح پیامبر را فروختند و معاویه را علم کردند، حق آب و گل داشتند. آنها هم سهمشان را می‌خواستند و اگر از حد خود هم تجاوز می‌کردند، آنان نیز به همان سرنوشت زندان و ترور مبتلا می‌شدند. دیو که از کوزه بیرون

آورده شود به این سادگی‌ها کنترل نمی‌شود، او فقط منافعش را می‌بیند و دوست و دشمن دیگر برای او فرقی نمی‌کند و موانع را از سر راه خود برمی‌دارد، حتی اگر دوستان نزدیک و یا اقوام و خویشانش باشد.

عمر و عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابی، مروان بن حکم، ولید بن عتبه و... سهم خود را به طور کامل دریافت کرده و آنها را بر گرده مردم سوار کردند. آنها برای خود و فرزندانشان هر چه خواستند گرفتند و برای یک عمر، خود و فرزندانشان را بیمه کردند، بدون آنکه ادعایی داشته باشند، رانت‌های فراوانی را صاحب شدند زیرا معاویه و امدار

سعید بن عثمان روزی نزد معاویه آمد و به او گفت: من شایسته خلافت هستم و از هر جهت بهتر از یزید هستم و پدر و مادرم هم از پدر و مادر یزید شایسته‌تر بوده‌اند. معاویه ضمن تأیید سخنان او گفت: «این پادشاهی از سوی خدا به من داده شده، وقتی پدرت کشته شد، از خاندان بنی‌عاص، کسی به خونخواهی او بر نخاست، ولی بنی‌حرب (اولاد ابوسفیان) این کار را انجام دادند، پس حکومت حق آنهاست

آنها نبود.

تواریخ صدر اسلام مشحون از این بهره‌بردن‌ها و بلعیدن اموال مردم است، همان‌گونه که حضرت علی فرمودند: «يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ» (۵۱۴) بنی‌امیه اموال خلق را همچون شتری که گیاهان بهاری را بلعد، می‌خوردند و...

و این قرار روزگار است که وقتی مصالح مردم، اراده خدا و اندیشه‌ورزی‌های الهی مطرح نباشد، هر صاحب مکننت، ثروت و مقامی کار خود را توجیه کرده و برای خود حکمی شرعی درست می‌کند و می‌خواهد مردم را قانع کند که در آمده‌هایش از راه زحمت و دسترنج بوده است و از راه خدمتگزاری به مردم، به دست آورده است و این مردمند که در همه جا و همیشه قربانی می‌شوند. مردم نا آگاه و فرومایه‌ای که تحمل حکومت‌های ناسالم را می‌کنند و با آنها مبارزه نمی‌کنند و راضی به جنایات آنها می‌شوند، در خور همان حاکمان و حکومت‌ها هستند و خود کامگی‌ها را باید تحمل کنند که مستحق آن هستند.

سعید بن عثمان روزی نزد معاویه آمد و به او گفت: من شایسته خلافت هستم و از هر جهت بهتر از یزید هستم و پدر و مادرم هم از پدر و مادر یزید شایسته‌تر بوده‌اند. (۵۱۵) معاویه ضمن تأیید سخنان او گفت: «این

پادشاهی از سوی خدا به من داده شده، وقتی پدرت کشته شد، از خاندان بنی عاص، کسی به خونخواهی او برخاست، ولی بنی حرب (اولاد ابوسفیان) این کار را انجام دادند، پس حکومت حق آنهاست... سعید که برای سهم خواهی و گرفتن حق و حساب آمده بود، به معاویه گفت: «من هم در این حکومت سهمی دارم و باید سهم مرا هم بدهی» معاویه به او گفت: «قبول دارم، خراسان طعمه تو و... سعید خوشحال شد و با گفتن اشعاری از او تشکر کرد، که از این حاکمیت غضب و اموال باد آورده، طعمه‌ای هم قسمت او شده است. تعجب آور این است که معاویه کلمه «طعمه» را به کار می برد، طعمه‌ای که خود به چنگ آورده مثل دیگر درندگان، چون خود سیر شدند، نه مانده آن را برای حیوانات وحشی دیگر می گذارند و خراسان بزرگ ایران، برای امثال معاویه طعمه‌ای است که نزد دیگران پر تاب می کند. آنها که می خواهند به درندگی هایشان ادامه دهند، باید مقداری از طعمه خود را به اطرافیانشان بدهند و آنان را برای آینده نگهدارند. از رانت‌ها، وام‌ها، باراندازها و منافع عبور از جاده، پاداش‌ها، امتیازها و... باید به یاران و پشتوانه‌ها سهمی داد و خودی‌ها را فراموش نکرد.

متملقان و چماق‌داران، ژاژخایان و فریاد کشندگان، مجانی از کسی حمایت نمی کنند، برای کسی بدون صلّه و پاداش شعر نمی گویند و شعار نمی دهند و بر سر و صورت و دست و پای مردم با توّم و شلاق نمی زنند، زن‌ها و مردها را مورد ضرب و شتم قرار نمی دهند، هر گونه فحش، تهمت، دروغ و دغلی را بر زبان نمی آورند، بالاخره مزدور باید به اندازه طعمه‌اش نقش اساسی ایفا کند. مگر می شود بدون طعمه دادن، به حاکمیت دروغ ادامه داد؟ و آیا نباید چنین کسانی را برای خود نگاه داشت؟

یک روز معاویه بر فراز منبر در مسجد

پیامبر در مدینه برای مردم چنین گفت: «من می دانم که شما از حکومت من خشنود نیستید، از دل شما خبیر دارم، اما من این حکومت را با شمشیر به دست آورده‌ام و با شمشیر هم آن را اداره می کنم. من راهی را دنبال می کنم که برایم سودی داشته باشد، اگر شما هم مطیع محض من باشید برای شما هم منفعت دارد.» (۵۱۶)

و این روال همه دیکتاتورهای دنیاست. مانند حضرت علی که برای خدا کار می کنند چند نفر را در دنیا سراغ داشته‌ایم؟ همه ستمکاران، قدر تمداران، استعمارگران و ابر قدرت‌های جهان، از اول تاریخ تا امروز و تا قیامت، دنبال منفعت هستند، حتی کشورها، گروه‌ها و حزب‌های کوچک هم برای سود خود و مردمشان به طرف دیگران می روند و از آنها پیوسته درخواست کمک می کنند. همه قدرت‌های دنیا به مطیعان و مدیحه‌سرایان خود، به تعبیر معاویه، باید طعمه را برسانند و آنان را با خود به دره هلاکت یا اسفل السافلین جهنم بکشانند.

مصر طعمه عمر و عاص بود و کوفه از آن مغیره بن شعبه، بصره را هم به زیاد واگذار کرد، مکه و مدینه را هم به مروان بن حکم و هر کج را به کسی دادند، مهم

یک روز معاویه بر فراز منبر در مسجد پیامبر در مدینه برای مردم چنین گفت: «من می دانم که شما از حکومت من خشنود نیستید، از دل شما خبیر دارم، اما من این حکومت را با شمشیر به دست آورده‌ام و با شمشیر هم آن را اداره می کنم. من راهی را دنبال می کنم که برایم سودی داشته باشد، اگر شما هم مطیع محض من باشید برای شما هم منفعت دارد.»

آن است که مطیع و منقاد حکومت باشد و برای مختصر جیره‌ای، حق رازیر یا بگذارد و حقیقت را پنهان کند. همین که اجازه دهند خطیب فلان جا باشد و در فلان نهاد نمازش را بخوانند و از اداره فلان مقدار پول بگیرد و یا به اصطلاح برای کارهای علمیش که در جهت حکومت است مبلغی بپردازند، حتماً می‌ارزد که انسان دروغ‌پردازی‌ها و عوامفریبی‌ها را توجیه کند و آخرتش را فدای دنیای دیگران کند! البته مزدوران برای گرفتن اضافه کار و پاداش، پامی‌کوبند و عصبانی می‌شوند و زنجیر و باتوم می‌کشند و فحش و ناسزای می‌گویند، باشد که ارباب را خوش آید و از طعمه خرده استخوانی هم به آنها برسد، آخر وجود و هستی و بودن آنان وابسته به این طعمه است، پس می‌خواهند رنگ گردن سرخ نکنند و قیافه در هم نکنند و شلاق به دست نگیرند و چون گرگ وحشی به جان مردم نیفتند.

بنی امیه، بنی عباس و دیگر حکومت‌های ظلم تا همه جای دنیا برای بودن خود ناچارند که تعدادی سگ زنجیری داشته باشند. سگ‌هایی را باید برای نگهداری و پاسبانی تربیت کرد، سگ را که بدون غذائی شود نگه داشت، اگر جیفه‌اش دیر رسید توان پارس کردن و حمله کردن ندارد، سگ فقط صاحبش را می‌شناسد و به هر سویی که او اشاره کرد حمله می‌کند.

جرجی زیدان می‌نویسد: «معاویه، مردان سیاستمدار و وزیرک را با جاه و مال فریفت، مغیره را پول داد، عمرو عاص را والی مصر ساخت، حکومت عراق و فارس را به زیاد بخشید، معاویه نسبت به تمام مأموران خویش خوش رفتار و سهل‌انگار بود، از طمع کاری و پول دوستی آنان به سود خویش استفاده می‌کرد و اگر علی، مختصری از این مساعدت‌ها را با آنان می‌کرد همه گرد او می‌آمدند ولی امام علی در حساب سخت‌گیر بود، استقامت رأی داشت و

بر خلاف وجدان اقدامی نمی کرد.» (۵۱۷)

دعوت مردم کوفه از امام حسین

پس از شهادت امام حسن مجتبی عده‌ای از مردم کوفه به امام حسین روی آوردند و او را دعوت به قیام و جنگ علیه معاویه می کردند. امام همه را به پنهانکاری، تشکل و انسجام برای پس از مرگ معاویه دعوت می کردند. امام حسین به قرار داد مصالحه‌ای که برادرش امام حسن با معاویه بسته بود، پایبند بود، امضای امام حسین هم پای آن نامه بود، گرچه معاویه آن قرارداد و صلحنامه را زیر پا گذاشته و بدان عمل نکرده بود، ولی امام حسین نمی توانست مثل معاویه عهد شکن، دروغگو و ناپایدار باشد، ایشان با ایمان ترین فرد جامعه بود و به عهد و پیمان خود در هر شرایطی وفادار بود.

پیش از این اشاره شد که کوفه که در آن زمان مرکزیت عراق را پیدا کرده بود و باز هم پاشیده شدن شهر بزرگ مدائن، اجتماع پراکنده مردم از گوشه و کنار شهرها، همه در کوفه بود، شهری بی چهره و یا بی هویت، که در هر گوشه قبیله و دارودسته‌ای خود مختاری داشتند.

کسی که مردم کوفه را برای معاویه توصیف می کند، می گوید: آنها یک باره در کاری متحد می شوند و شلوغ می کنند، سپس دسته دسته از آن تصمیم خارج می شوند. (۵۱۸) یاد آور شدیم که حضرت علی در دهه سوم هجرت چه رنج‌ها که از دست کوفیان کشید تا توانست به سختی دو جنگ جمل و صفین را اداره کند و بالاخره آنها در اوج موفقیت تسلیم نفاق افکنان شدند و امام علی را تنها گذاشتند و رفتند و دشمن او را به اهداف خود رساندند. امام علی در همان روزها، با سوز دل فریاد بر آورد: «ای مردمی که به تن فراهمید و درخواست‌ها مخالف یکدیگرید، شعارهایتان تند و سخنانتان پر شور که سنگ را منفجر می کند، اما در عمل کند و بی خاصیت، به طوری که دشمن

جرجی زیدان می نویسد: «معاویه، مردان سیاستمدار و زیرک را با جاه و مال فریفت، مغیره را پول داد، عمرو عاص را والی مصر ساخت، حکومت عراق و فارس را به زیاد بخشید، معاویه نسبت به تمام مأموران خویش خوش رفتار و سهل انگار بود، از طمع کاری و پول دوستی آنان به سود خویش استفاده می کرد و اگر علی، مختصری از این مساعدت‌ها را با آنان می کرد همه گرد او می آمدند ولی امام علی در حساب سخت گیر بود، استقامت رأی داشت و برخلاف وجدان اقدامی نمی کرد.»

در شما طمع می کند، هنگامی که دور هم نشسته‌اید قهرمانید و مرد میدان می جویند و لاف می زنید، ولی هنگام جنگ تاب مقاومت ندارید و میدان را ترک می کنید، شما مانند تیرهای بدون پیکان هستید که به دشمن آسیبی نمی رساند. به خدا قسم حرف شما باور کردنی نیست و به یاری شما نمی توان اعتماد کرد و نه با شما می شود به جنگ دشمن رفت، در دتان معلوم نیست تا دوایتان مشخص شود، معلوم نیست که چه می خواهید و دنبال چه هستید. آیا لشگر شام به سستی، بی بنیادی و بی ثباتی شما هستند...؟» (۵۱۹)

در جایی دیگر می فرماید: «گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می کنم فرمان نمی برند و چون آنها را می خوانم پاسخ نمی دهند... همچون شستری که از درد سینه بنالد و زخم پشت او را از رفتن باز دارد، ناله را در گلو شکستید و بر جای خود نشستید.» (۵۲۰) و باز فرماید: «ای مرد نمایان نامرد، ای کسانی که فکر شما چون خواب

مشوش کودکان و اندیشه‌های عروسان حجله نشین است! کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم، و ه که چه آشنایی ندامت بار و غم انگیزی بود، هلاکت بر شما که دل مرا به درد آوردید و سینه‌ام را از خشم مالا مال ساختید و جام اندوه را جرعه جرعه در گلویم ریختید و با نافرمانی و سست عنصری، نقشه‌های مرا باطل کردید...» (۵۲۱)

در بی تفاوتی مردم و عدم حمایت از حق و تنها گذاشتن امامان علی و حسن و خود را به زندگی ظاهری و پیشامدها تسلیم کردن و فریب ظواهر و شعارها را خوردن، برده و بنده بوق‌های تبلیغاتی و مزدوران حکومتی شدن، مسائل را توجیه کردن و در خانه نشستن و غصه خوردن و متأسفانه پرچم تشیع علوی را به دوش کشیدن و...

اما امام علی و یارانش هرگز بی تفاوت نبودند و در حمایت از حق، لحظه‌ای تردید و درنگ نداشتند. شیعه علی باید دنباله‌رو و پیرو امامش باشد و دیدیم که چون وحدتشان را از دست دادند، امثال زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله و بعدها حجاج بن یوسف، چه بر سرشان آوردند و تک‌تک، مثل گرگی که بره‌های جدا شده از گله را صید می کند، نیکانشان را گرفتند و کشتند و اموالشان را به یغما و فرزندانشان را به اسارت بردند و... مردم کوفه با این مشخصات در آن زمان، مرکز تشیع و پایگاه طرفداران علی به شمار می آمدند. مردم در طومارهایشان برای امام حسین می نوشتند که از رفتار گذشته خود بشیمان شده‌اند، خود را بازسازی کرده‌اند، بر سر ایمان و اعتقاد خود پایداری خواهند کرد، و آماده نبرد علیه طاغوت زمان هستند، امام همه را به پس از مرگ معاویه حواله می داد. امام حسین چه پاسخی داشت که به مردم کوفه بدهد؟ آیا می توانست بگوید شما مردمی پایدار نیستید؟ آیا می توانست بگوید چه بر سر پدر و برادرم آوردید، نفاق و رزیدید و آنها را در برابر دشمن غدار، تنها گذاشتید؟

آیا امام می توانست آنان را به دروغ و ریاضت متهم کند؟ آیا می توانست به آنها بگوید که ناپایدار و تابع احساسات زودگذر و کوتاه مدت هستید، زود جوش می آورید و به سرعت سرد می شوید؟ آیا می توانست به آنان تفهیم کند که مرد میدان های نبرد نیستید و افرادی سست عنصرید و...؟ از سویی دیگر، آیا امام می توانست رفتار و کارهای معاویه را توجیه کند؟ و آیا با اتکاب به این مردمی که امتحان خود را به ناپایداری داده بودند می توانست جنگی بی امان را آغاز کند و مردم بسیاری را به کشتن بدهد؟ و آیا می توانست در پاسخ دعوت کتنبه ها بگوید که من امام زمان شما نیستم و به دیگری روی آورید؟

کوفیان مدعی قیام، در محافل و مجالس خصوصی خود، داد سخن می دادند و با شعارهای کوبنده، دشمن را مغلوب و منکوب می کردند و به نظر خودشان نام علی، حسن و حسین علیهم السلام را بلند آوازه می کردند.

پیل کو، تا کتف و بازوی گردان بیند شیر کو، تا کف و سر پنجه مردان بیند

(گلستان سدی)

و همه شاهد بودیم که پس از مرگ معاویه، قیام امام حسین و آمدن آن حضرت به کوفه به دعوت مردم، از آن پیشنهاد دهند گان و غوغاگران، امام را یاری نکردند و او و یارانش را در سرزمین کربلا، در چنگال دشمن خونخوار تنها گذاشتند. امام با همراهان محدودش تا آنجا که توانستند مقاومت کردند و سرانجام شهید شده و خاندانشان اسیر شدند. امام حسین قیام می کرد، حداقل همین تعداد از کسان و یارانش همراهش بودند، پس کوفیان چه کردند؟ آنها که خود را مؤمن و انقلابی جا می زدند کجا رفتند؟ امام زمان خود را رها کردند و به دنبال چه کسی راه افتادند؟ آیا آنها هم رفتند تا در آینده موقعیتی به چنگ آورند و سهمی بگیرند، آنها که کاری

نکرده بودند و سیلی قیام را نخورده بودند، چگونه می خواستند به نان و نوایی برسند و در همه جا خلد آشیان و جنت مکان شوند؟

کوفه، روزگاری شهر بزرگ و مهمی در عراق بود و امروز روستایی به این نام در کنار بغداد است و مگر نمی شود که جاهایی دیگر هم در زمان هایی دیگر کوفه باشد و پیشوای انقلابیشان را تنها گذارند و برای یاری حق قیام نکنند؟ امام حسین را از مدینه حرکت دهند، به او همه گونه قول مساعدت و همراهی بدهند و به میدانش بکشاند و بعد وسط کارزار رهایش کنند و تسلیم دشمن خونخوارش نمایند و آیا این خیانت از لشگر کشی شامیان بدتر نبود؟ و آیا این نفاق بزرگ و عدم ثبات رأی، امام را به کشتن نداد؟ از همه بدتر، همکاری و همراهی آنان با یزیدیان بود که بسیاری از همان دعوت کتنبه ها، مدعیان انقلاب، افراد پر شور، تغییر موضع دادند، با بی رحمی و سنگدلی، به جنگ امام زمان خود رفتند، همگام با شامیان، امام حسین و یارانش را کشتند و گروهی از شامیان با قساوت قلب روی اجساد مطهر آنان اسب تاختند و خاندانش را اسیر کردند و بعد شعار دادند که اینها علیه حکومت و خلیفه وقت خروج کرده بودند و بدین وسیله مستحق مجازات و خونشان حلال بود!

شیعه علی باید دنباله رو و پیرو امامش باشد و دیدیم که چون وحدتشان را از دست دادند، امثال زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله و بعدها حجاج بن یوسف، چه بر سرشان آوردند و تک تک، مثل گرگی که بره های جدا شده از گله را صید می کند، نیکانشان را گرفتند و کشتند و اموالشان را به یغما و فرزندانشان را به اسارت بردند

می توان گفت که مردم عراق در آن زمان مسخ شده و حالت عادی خود را از دست داده بودند، نه کافر و نه مسلمان، نه مجاهد و نه معاند، همه فرصت ها را تپاه کرده و برای هر اقدامی ناتوان بودند. آنها روحیه مبارزه و حرکت نداشتند و فکر می کردند اگر امام حسین زمام رهبری را در دست بگیرد و نبرد با معاویه را آغاز کند، آنها می توانند به دنبال او حرکت کنند و موقعیتی پیدا کنند.

مردم عراق در آن زمان هرگز معاویه را دوست نمی داشتند، اگر چه کاری هم از دستشان ساخته نبود و عرصه مقابل با سپاه شام را هم نداشتند. آنها از نظر تاکتیکی، سیاسی و جنگی از آنها شکست خورده و تلفات بسیاری داده بودند و با تمام وجود از بنی امیه و سپاهیانشان نفرت داشتند، ولی چه سود؟ در کمتر جایی است که مردم بتوانند تابع موارد مورد علاقه شان باشند، در بیشتر جوامع ابتدایی مردم را مجبور می کنند که تابع اندیشه های سلطان و یا قدرت پیروز یا نظامیان اسلحه به دست باشند و این همان «جاهلیت اولی» است، همان جاهلیتی که پیامبر اسلام برای ریشه کن کردن و از بین بردن آن آمد. معاویه با قدرت، جاهلیت پیشین را برگرداندند، بنی امیه مردم حجاز و عراق را هم مجبور کردند که دوش به دوش مردم شام در جنگ ها شرکت کنند و حتی برخلاف میلشان با امام حسین و یارانش هم بجنگند؛ همان مطلبی که فوزدقی، شاعر عرب، در بین راه مکه و کربلا در محلی به نام «صفاح» به امام حسین گفته بود. او مردم و جامعه اش را می شناخت و هنرمندی بود که با استعداد ذاتی، روابط و ضوابط را می فهمید، وقتی از کوفه می آمد، امام از او پرسیدند: «مردم کوفه را چگونه دیدی؟ گفت: «أنت أحب الناس إلى الناس، و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی امیه» (۵۲۲) ای حسین، مردم تو را بیش از همه دوست دارند، قضا و قدر در آسمان و شمشیرها در اختیار بنی امیه است.

او با مطرح کردن «قضای آسمانی» می‌خواهد بگوید که جنگ با تو حتمی است، احتمال کشته شدن هست و دوستی مردم هم برای تو فایده‌ای ندارد. دوستی زبانی که به دنبالش فعالیتی و حرکتی نباشد به درد چه کسی می‌خورد؟

امام از گفته این شاعر، به همه چیز پی می‌برد و به فرزدق می‌گوید: «اگر قضای الهی بر آنچه دلخواه ماست تعلق گرفت، خداوند را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و از او برای ادای شکرش یاری می‌جوییم. اگر هم قضای خداوندی برخلاف امید و انتظار ما جاری شد، چون مراد و مقصود ما پیروی از حق بوده است و بر اساس تقوا حرکت کرده‌ایم، از راه حقیقت منحرف نشده‌ایم و تجاوز کار نیستیم.» (۵۲۳)

از قول پیامبر نقل شده که ارکان ایمان بر سه پایه است: «باور قلبی، اقرار به زبان و عمل به ارکان» اگر یکی از آنها ترک شد، فایده‌ای ندارد. عمل صالح زمان، نتیجه ایمان به خداست، کوفیان آن زمان این آخری را نداشتند و هلاکشان از همین جا شروع شد.

بنی‌امیه در آن شرایط اختناق، توانستند مردم کوفه را با ضرب و شتم، کشتار، زندان و یا با انداختن طعمه مطیع خود سازند. اگر چه در برخی موارد و آشوب‌ها موفق نبودند، ولی در مزروی کردن، کشتار و سرکوب اهلیت پیامبر موفق شدند. حجاز و عراق در زمان معاویه آرامش داشت، گرچه در دوران یزید و پس از آن، عصبان‌گرانی چون **عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی** و **توآیین** برای مدتی، خواب خوش را از بنی‌امیه سلب کردند.

معاویه برای جلب نظر بنی‌هاشم و دادن امتیاز و خاموش کردن آنان و دادن حق‌السکوت، از دختر **عبدالله جعفر** برای پسرش یزید خواستگاری کرد. **ام کلثوم**، دختر حضرت زینب و عبدالله بود. معاویه می‌خواست بدین وسیله رابطه سببی بین خود و بنی‌هاشم برقرار کند، یعنی یزید،

مردم عراق در آن زمان هرگز معاویه را دوست نمی‌داشتند، اگر چه کاری هم از دستشان ساخته نبود و عرضه‌ی مقابله با سپاه شام را هم نداشتند. آنها از نظر تاکتیکی، سیاسی و جنگی از آنها شکست خورده و تلفات بسیاری داده بودند و با تمام وجود از بنی‌امیه و سپاهیان‌شان نفرت داشتند، ولی چه سود؟ در کمتر جایی است که مردم بتوانند تابع موارد مورد علاقه‌شان باشند، در بیشتر جوامع ابتدایی مردم را مجبور می‌کنند که تابع اندیشه‌های سلطان و یا قدرت پیروز یا نظامیان اسلحه‌به‌دست باشند و این همان «جاهلیت اولی» است. همان جاهلیتی که پیامبر اسلام برای ریشه‌کن کردن و از بین بردن آن آمد

داماد حضرت زینب دختر حضرت علی شود، او می‌خواست برای خلافت یزید مشروعیت ایجاد کرده و او را به بنی‌هاشم متصل کند. امام حسین که حاکمیت معاویه و کارگزارانش را قبول نداشتند و آنها را به رسمیت نمی‌شناختند و فاسق و فاجر می‌دانستند، با این پیشنهاد مخالفت کردند و بلافاصله دختر را به عقد پسر عمویش **قاسم بن محمد بن جعفر** در آوردند. **مروان حکم**، حاکم مدینه که واسطه این خواستگاری بود سخت ناراحت شد (۵۲۴) و با کلمات تندی بنی‌هاشم را مانع التیام با بنی‌امیه اعلام کرد.

ایادی معاویه در مدینه امام حسین را محدود و محصور کرده بودند و حتی اجازه شرکت در اجتماع و سخن گفتن هم به آن حضرت نمی‌دادند. مسجد، محراب و منبرها هم که

در اختیار آخوندهای درباری و جیره‌خواران حکومت بود؛ همان‌ها که در هفتاد هزار منبر حضرت علی را سب می‌کردند. حتی رفت و آمد به منزل امام کنترل می‌شد، که مورد اعتراض امام قرار می‌گرفت. (۵۲۵)

از این روز سال ۴۰ تا ۶۰ که مرگ معاویه اتفاق می‌افتد ما تاریخ روشن و مطالب درخوری از امام حسن و امام حسین در اختیار نداریم، همان مقدار حدیثی هم که مانده نشان‌دهنده فشار حکومت و در حصر بودن آن بزرگواران است. در صورتی که بسیاری از مطالبی که از امام حسین نقل شده بیشتر در همان هفت یا هشت ماه پس از مرگ معاویه تا عاشورای ۶۱ است.

اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی بر افراد صالح شیوه حکومت‌های ظلم و جور است و دست‌اندرکاران بنی‌امیه بدین وسیله می‌خواستند که امام حسین را از یاد آورند و یا او را مثل برادرش امام حسن مسموم کنند.

در تاریخ آمده که گاهی امام حسین به برخی مزدوران پول می‌دادند تا نسبت به حضرت علی و خاندان پیامبر بدگویی کمتری داشته باشند. (۵۲۶)

در آن زمان شرایط امام و یارانش هم از نظر مالی چندان مساعد نبود و همه راه‌های درآمد را به روی آنها بسته بودند. حتی امام مجبور شدند که بدهی‌های **اسامه بن زید** را که بیمار و رنجور بود و با دستگاه حکومتی سرسازش نداشت و شصت هزار درهم بدهی داشت، بر عهده بگیرند. (۵۲۷)

وقتی معاویه موضع‌گیری امام حسین را در برابر ولیعهدی یزید مشاهده کرد چاره‌ای جز واکنش نداشت، او صاحب زور و قدرت، مال و ثروت، اسب و استر، بوق‌های تبلیغاتی و آخوندهای درباری بود، آنها از فراز منبرها، معاویه را خلیفه‌الله، اولوالامر و اصل اسلام و امیر المؤمنین می‌خواندند و مخالفت با او را مخالفت با خدا و کفر و ارتداد به‌شمار می‌آوردند و حمایت از حکومت او را واجب

می دانستند. معاویه هر کاری که می خواست، می توانست انجام دهد، از این رو دستور داد دریافتی بنی هاشم را از بیت المال قطع کنند، خواستند با فشار اقتصادی و سختگیری بر بنی هاشم، آنها و امام حسین را به زانو در آورند، مقاومت آنان را در هم بشکنند و هاشمیان را معترض به امام قرارشان دهند و امام را مجبور به سکوت و یا کوتاه آمدن بکنند، چون معاویه شرط برقراری مستمری آنها را بیعت امام حسین با یزید معلوم کرده بود و فکر می کرد که ممکن است عده ای از بنی هاشم به معاویه متوسل شوند و امام حسین را ترک کنند و با بیعت با یزید، اقتدار بنی هاشم شکسته شود و آنها مجبور به پذیرش یزید به عنوان خلیفه بشوند. (۵۲۸)

برای معاویه، کشتن و از میان برداشتن امام حسین مشکل نبود، مگر کشتن صحابیان و شایستگان پیشین برایش مشکلی ایجاد کرده بود؟ معاویه که امام حسن، سعد بن ابی وقاص و زیاد بن ابیه را سدا راه بیعت یزید می دانست به راحتی از میان برداشت. (۵۲۹)

عبدالرحمن بن خالد بن ولید که مورد توجه جمعی از مردم شام قرار گرفته بود در حمص زندگی می کرد، موافقتی با ولیعهدی یزید نداشت، وقتی بیمار شد، معاویه طیب نصرانی خود را که مشاورش نیز بود برای معالجه او فرستاد و دستور داد که عبدالرحمن را مسموم کند و از میان بردارد، که او چنین کرد، سپس طیب قاتل، به دست مهاجر بن خالد، برادر مقتول، کشته شد. (۵۳۰)

امام حسین سعی داشتند در شرایط مصالحه بهانه ای به دست دشمن غدار و خونخوار ندهند. اگر هم روی عدم بیعت با یزید تکیه می کردند، بر اساس یکی از مواد مصالحه نامه بود که معاویه نباید جانشینی برای خود تعیین می کرد.

با اینکه معاویه پیمان شکن بود و همه آن را می دانستند، ولی امام حسین نمی خواست که به عنوان پیمان شکن معرفی شود، از

این رو مجبور بود که مانند پدرش صبر کند، همانند او که فرمود: "مانند کسی صبر کردم که استخوان در گلو و خار در چشم داشته باشم" (۵۳۱)

امام حسین در آن زمان و در آن شرایط، موقعیت را مقتضی قیام مسلحانه نمی دید. امام نمی توانست بیعت با یزید را بپذیرد، و در گوشه ای از مدینه به عبادت پردازد و همواره ناظر جنایات و فسادهای بنی امیه و کارگزاران یزید باشد. امام بایدهای را انتخاب می کرد که صلاح اسلام و مسلمین در آن باشد، معاویه زنده بود و مثل شیرینی خفته در دمشق، مترصد فرصت بود که گوشت و پوست مخالفانش را از هم بدرد.

امام نیز باید به صورتی به مردم پاسخ

معاویه هر کاری که می خواست، می توانست انجام دهد، از این رو دستور داد دریافتی بنی هاشم را از بیت المال قطع کنند، خواستند با فشار اقتصادی و سختگیری بر بنی هاشم، آنها و امام حسین را به زانو در آورند، مقاومت آنان را در هم بشکنند و هاشمیان را معترض به امام قرارشان دهند و امام را مجبور به سکوت و یا کوتاه آمدن بکنند، چون معاویه شرط برقراری مستمری آنها را بیعت امام حسین با یزید معلوم کرده بود و فکر می کرد که ممکن است عده ای از بنی هاشم به معاویه متوسل شوند و امام حسین را ترک کنند و با بیعت با یزید، اقتدار بنی هاشم شکسته شود و آنها مجبور به پذیرش یزید به عنوان خلیفه بشوند

می داد، حتی پس از مرگ معاویه، وقتی خواست به درخواست مردم لیبیک گفته و رهبری آنان را به دست گیرد و علیه ظلم قیام کند، در مکه و مدینه یاران و خویشاوندان او دورش را گرفتند و بی وفایی و ناپایداری مردم کوفه را یاد آور شدند و عملکرد گذشته آنها را به یاد امام حسین آوردند.

خود امام بهتر از همه، آنها را می شناخت و تفکر، عملکرد و بلندپروازی های آنان را می دانست که چون طبلی میان تهبی هستند و فقط صدایشان بلند است. آیا امام حسین با تمام این مسائل می توانست پاسخگوی ندای مردم نباشد و به درخواست آنها برای مبارزه با ظالم پاسخ ندهد؟ و با سکوت خود حاکمیت یزید را تأیید کند و یا مجبور شود که مثل دیگران ساکت باشد و همه چیز را بر عهده خدا گذارد و هیچ تکلیف و وظیفه ای برای خود قائل نباشد؟ اینکه مبارزه با ظلم را رها کند و در گوشه ای خاموش بنشیند، مرام امام حسین و منطق دین نبود و سیره جدش محمد (ص) و پدرش علی نبود، آنها آمده بودند که عدالت و آزادی باشد و بشریت از قید اسارت آزاد شود و امام حسین برای آن هدف بزرگ قیام کرد، او پس از مرگ معاویه راهی مکه و سپس کربلا شد.

مرگ معاویه

معاویه از سفری که در سال ۵۹ هجری به مکه انجام داده بود، به شام، پایگاه خود کامگی هایش بازگشت، در مکه و مدینه به هدف خود نرسیده بود و نتوانسته بود بزرگان مدینه را به بیعت با یزید وادارد، تنها توانسته بود آنان را موقتاً ساکت کند تا آشکارا مخالفتی نکنند، آن قدرت و قوت جوانی دیگر از او گرفته شده بود، کم کم رنجور، بیمار و افسرده شده و سن او به هفتاد و هفت سال رسیده بود. (۵۳۲)

در همان اوایل ماه رجب سال ۶۰ هجری بود که روزی تب و لرزش شدیدی بر او عارض

شد، سرما بر جانش هجوم آورد، مثل آنکه خون در رگ هایش یخ زده بود، لباس های ضخیم بر او پوشاندند، ملحفه های گرم بر او انداختند، از لرزیدنش کم نمی شد، صاحب آن قدرت مطلقه و بی حساب و کتاب، مانند موجود بی پناهی اسیر تب و لرز شدید شده بود، دیگر احساس می کرد که به پایان خط رسیده است، دائم می گفت: "تفرین بر تو ای روزگار، ای سرزمین، ای دنیا، چهل سال پادشاهی کردم، بیست سال امیر بودم و بیست سال خلیفه، اکنون حال و روزم با تو و گذرم از تو چنین است، به چه وضعی افتاده ام، "تَبَا لِلدُّنْيَا وَمُحِبِّهَا"، تفرین بر دنیا و آنها که دل به دنیا بیندند." (۵۳۳)

پیامبر فرمایند: "النَّاسُ نِيَامٌ وَاذَا مَاتُوا اِنْتَبَهُوا" مردمان خفتگانند، چون مرگشان فرارسد بیدار می شوند، دیگر چه فایده؟ بیدار شدن هنگام مرگ و یا پس از مردن به چه دردی می خورد؟

آیا معاویه در این هنگام بیدار و آگاه شده بود؟ آیا پشیمان شده بود؟ آیا متوجه شده بود که یک عمر مرتکب چه جنایت ها و خطاهایی شده است؟ نه، هرگز. او تازه متوجه شده بود که همه قدرت و ثروت را باید بگذارد و برود، وزر و وبال آنها به دنبال او و بر گردن او خواهد بود، نتیجه همه آن گناه ها، عذابی است که گریبان او را خواهد گرفت.

در جایی نوشته اند که معاویه هنگام مرگ توبه کرده باشد، اگر هم توبه می کرد آیا مورد پذیرش خداوند قرار می گرفت؟ پس از عمری فساد و گناه، ظلم و حق الناس، آیا سزاوار است که خداوند امثال معاویه را ببخشد؟ آیا عدالت خدا ایجاب می کرد که ستمکاران در قعر جهنم نباشند؟ معاویه در همان لحظاتی که مرگ را نزدیک می دید این شعر را خواند:

فِيَا لَيْتِي لَمْ اَعْن فِي الْمُلْكِ سَاعَةً
 وَ لَمْ اَسْعَ فِي لَذَاتِ عَيْشِي نَوَاضِرًا (۵۳۴)

ای کاش حتی برای یک لحظه هم پادشاه

امام حسین سعی داشتند در شرایط مصالحه بهانه ای به دست دشمن غدار و خونخوار ندهند. اگر هم روی عدم بیعت با یزید تکیه می کردند، بر اساس یکی از مواد مصالحه نامه بود که معاویه نباید جانشینی برای خود تعیین می کرد

نبودم و سرگردان و حیران به دنبال لذت ها و کامجویی ها نمی گردیدم.

هنگام مرگ معاویه، یزید در دمشق نبود، از این رو معاویه سفارش ها یا وصیت های خود را به دو تن از فرماندهان نظامی گفت تا به یزید بگویند: "به یزید بگویند که مردم حجاز را مراعات کن که اصل تو از آنجاست، آنها را گرامی بدار، مردم عراق اگر از تو خواستند که حاکمی را عزل کنی، حتی اگر روزانه باشد انجام ده، عزل یک حاکم ممکن است جلوی صد هزار شمشیر را بگیرد، مردم شام پشتوانه تو هستند، آنها مورد اعتماد هستند، به همراه آنها می توانی بر دشمن پیروز شوی." (۵۳۵)

در وصیت دیگری برای پسرش یزید می گویند: "ای پسر بدان که من هر کاری که می بایست انجام دهم، گردن سرکشان عرب را به زیر فرمان در آوردم، مبارزان را سر جای خود نشاندم، از همه مردم برای توبیعت گرفتم مگر از چهار نفر، یکی **عبدالرحمان پسر ابابکر** است، که او به لهر و لعب مشغول است و راه را برایش باز کن و هر چه می خواهد به او بده تا به کار خود مشغول باشد، دوم **عبدالله پسر عمر** است، که او دوست دارد به عبادت پردازد، او دنبال ملک و مقام نیست، سوم **عبدالله پسر زبیر** است، او را راه مکن تا بیعت کند، او سرکش و از همه بدتر است، چهارم **حسین بن علی** است، از او بیعت بخواه اگر بیعت کرد هر چه می خواهد به او بده و گرامیش بدار، که ما این ولایت را

از ایشان داریم و اگر از بیعت خودداری کرد، کاری به کارش نداشته باش، خود را از او دور دار و رهایش کن." (۵۳۶)

معاویه با سفارش هایش حاکمیت را برای پسرش مستحکم می کند. او که در تمام عمر، با ریاکاری و توجیه زندگی می کرد و نقابی از تظاهر به دینداری و ریا، بر چهره می افکند، در پایان عمر هم سفارش کرد که او را در پیراهنی از پیامبر کفن کنند و مقداری از مو ناخن پیامبر که نگاه داشته بود در قبرش بگذارند (۵۳۷) باشد که مردم فکر کنند او به پیغمبر علاقه داشته و پیر او بوده است و شاید بدین وسیله خدا را هم مثل مردم فریب دهد و با همین پیراهن و مو ناخن از گناهانش صرف نظر شود. او مو و ناخن پیغمبر را عزیز می دارد، ولی به دستورات پیامبر عمل نکرده و آنها را زیر پا گذاشت، فرزندان پیامبر را، حسن و حسین پیامبر را، صحابیان پیامبر را بیازارد، آنها را کشت، تبعید کرد و حق آنها را غصب نمود.

همه چیز ابزاری است برای فریفتن مردم، بیچاره مردم که در هر زمانی باید گروهی در صدد فریب آنها باشند و مردم نیز گردن خم کنند که بدترین ها بر آنها شوند و با پیراهن، مو ناخن پیامبر او را فریب دهند و به هلاکت و به جهنمش بکشانند.

معاویه این وصیت را می کند و پیراهن و مو ناخنی را که معلوم نیست از کجا آورده و شاید از خواهرش ام حبیبه، ام المؤمنین گرفته بدین وسیله به مردم نشان می دهد که چنین ابزارهایی در اختیارش بوده تا کسی حکومت یزید و جانشینی او را زیر سؤال نبرد و افراد پیش خود بگویند که اینها وابسته به پیامبر و جانشین او هستند و این هم کاری دیگر برای عوام فریبی بیشتر مردم.

اگر قرار بود که پیراهن، مو و ناخن برای ستمکاران کارایی داشته باشد، دیگر خدا، قرآن، عدالت، قیامت، اعمال و عبادات چه فایده داشتند؟ یک پیراهن را به معاویه، یکی

را به یزید و یکی راهم به شمر می پوشاندند و آنها را از آتش جهنم بیمه می کردند و آیا از آن روز تا امروز که چهارده قرن از آن ماجراها گذشته است، هیچ کس باور دارد که با پیراهن می توان به بهشت رفت؟ و اگر کسی باور کند که بالباس و باوسایل خاندان عصمت و طهارت گناهان بخشوده می شود می بایستی لشگر خونخوار کربلا که عصر عاشورا خیمه های خاندان امام حسین را غارت کردند و اموال آنها را به یغما بردند و بعد مقداری از آن جامه ها را در کفن خود گذاشتند، همه به بهشت بروند و پناه بر خدا در حالی که عمر سعد پیشاپیش آنها در حرکت است!

همه بر آن باوریم که این وسیله ها خود آتشی خواهد شد که جسم و روح ستمگران را تا ابد می سوزاند. عمر امام حسین پس از معاویه طولانی نشد، فقط پنج ماه و بیست و هفت روز، تا دهم محرم سال ۶۱ هجری که امام را شهید کردند. مرگ معاویه کسی را متأثر نکرد، ولی شهادت امام حسین و یارانش تا امروز و آینده، جان های شیفتگان حق و حقیقت را می سوزاند، یادش تا قیامت زنده است، همان طور که تا امروز که ۱۳۷۰ سال از آن زمان می گذرد، نامش زنده و جاویدان بوده و خواهد بود. سیوطی می نویسد: "و مات معاویه فی شهر رجب سنه ستین و دُفن بین باب الجبایه و باب الصغیر." (۵۳۸)

به طوری که آورده اند معاویه، در روز سیزدهم ماه رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت (۵۳۹)، او را نزدیک مسجد اموی در شهر دمشق دفن کردند، امروز قبر او در گودالی در کوچه های باریک و تنگ پشت مسجد اموی است، یکی دوبار که من به آنجا سر زده ام، زن هایی در آنجا مشغول لباس شستن بوده اند، با دست زدن و یا الله گفتن و در را کوبیدن تا خانم ها خود را جمع و جور کنند و اجازه ورود بدهند، پله هایی را به پایین رفتیم و در آنجا تعداد دیگری قبر هست که

آنها را منسوب به اصحاب پیامبر می کنند و خانمی درشت چنه، در آن محل را از پشت می بست و دست هایش را بلند می کرد و با صدایی رسا می خواند: "اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و..." و پس از خواندن مجموعه لعن، جلوی پله ها می ایستاد و مبلغی می ستاند و اجازه خروج می داد. برای همه باز دید کنندگان، این حالت مقایسه بین قبر معاویه با آن عظمت ظاهری که برای خود آماده کرده بود و قبر دختر سه ساله امام حسین حضرت رقیه و حضرت زینب در همان شهر دمشق پیش می آید که آنها کجا و این کجا؟ و برای آنها این همه زائر و دوستدار و برای معاویه تعدادی محدود توریست از ایران، که آن هم برای عبرت گرفتن و یا تماشای روند و آن خانمی که برای گرفتن چند لیره سوری لعن هایی را تکرار می کند.

اظهار نظر هایی درباره معاویه

هنگامی که حکومت معاویه استقرار یافت، روزی سعد بن ابی وقاص بر او وارد شد و گفت: "سلام بر تو ای پادشاه" معاویه به او گفت: "چه می شد اگر به من امیر المؤمنین می گفتی؟" سعد گفت: "ای معاویه از اینکه این مقام را به دست آورده ای خیلی خوش حالی؟ به خدا قسم دوست ندارم که این مسند را از راهی که تو به دست آورده ای به دست بیاورم." (۵۴۰)

معاویه از صعصعه بن صوحان عبیدی پرسید: "مرا با کدامین یک از خلفا همانند می بینی؟" در پاسخ گفت: "آن کس که به زور بر مردم حکومت یافته و با کبر و غرور با ایشان در آمیخته و با ابزار باطل چون دروغ و فریب بر آنان مسلط شده چگونه خلیفه تواند بود؟ هان، ای معاویه به خدا تو در جنگ بدر شمشیری نزدی و تیری نیفکنیدی، در آن روز تو و پدرت در کاروان و سپاه مشرکان بودید و مردم را بر رسول خدا می شورا ندادید، تو برده و پسر برده ای هستی که رسول خدا

شمارا آزاد کرد و چگونه خلافت بر ازنده پسر آزاد شدگان (طلاق) است؟" (۵۴۱)

حسن بصری گفته: چهار خصلت در معاویه بود که هر یک از آنها به تنهایی برای هلاکت و بدبختی او بس بود، یکی آنکه سفیهان را بر دوش امت سوار کرد، تا آنجا که امر خلافت را بی مشورت امت به دست گرفت، با آنکه بقایای صحابه و صاحبان فضیلت در میان ایشان بودند. دوم آنکه پسر مست و شرابخواره خود را که حریر می پوشید، جانشین خود ساخت، سوم آنکه زیاد را برادر خود و پسر ابوسفیان خواند، با اینکه رسول خدا فرموده بود: "فرزند از بستر است و سزای زنا کار مجازات است"، چهارم آنکه حجر بن عدی را کشت، وای بر او از حجر و اصحاب حجر... (۵۴۲) فقها و امامان مذاهب چهار گانه سنیان، معاویه را مورد اعتماد نمی دانند و از او به عنوان ظالم نام می برند. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت او را ستمگری می دانسته که مبارزه با او واجب بوده است. (۵۴۳) بعدها معتضد عباسی در دوران عباسیان، جنایات معاویه را بر ملا کرد و در سال ۲۸۴ دستور داد که او را لعن کنند. (۵۴۴) امام احمد بن حنبل گفته: "معاویه در زمان خلافت علی و با وجود او شایسته خلافت نبود." (۵۴۵) غزالی درباره معاویه می نویسد: "خلافت به مردمی رسید که استحقاق آن را نداشتند." (۵۴۶)

معاویه را به سکه قلب نیز تشبیه کرده اند (۵۴۷) ابن ابی الحدید می نویسد: «معاویه به اعتقاد مشایخ معتزلی ما که رحمت خدا بر ایشان باد، متهم به زندقه و دین او مورد طعن است و ما در نقض کتاب "السقیاتیه" ابو عثمان جاحظ که خود از مشایخ ماست، آنچه را اصحاب ما در کتاب های کلامی خود، درباره الحاد او و تعرضش به رسول خدا و آنچه بعداً در مورد اعتقاد به مذاهب جبر و ارجا کوشش کرده است آورده اند، نقل کرده ایم و بر فرض که هیچ یک از این

امور نبود، مسئله جنگ و قتال او با امام علی برای فساد او کافی است، بویژه بر طبق اعتقاد اصحاب مباحثی با ارتکاب فقط یک گناه کبیره، در صورتی که توبه نکرده باشد، حکم به آتش و جاودانگی در آن می دهند. (۵۴۸)

معاویه را نوشته اند که شکم بر آمده، بلند قد، سپید پوست و با قیافه ای عبوس، چشمانی بر آمده سینه ای پهن و هنگام خشم ترسناک می شد، موهای صورتش انبوه و به خاطر چاقی اولین کسی بود که روی منبر نشسته سخن گفت، او بیست سال حاکم و بیست سال خود را خلیفه خواند و نهایت سعی داشت که خود را دانای حلیم، مردم دوست و زیرک نشان دهد. (۵۴۸) او اولین کسی بود که در حرم خود، خواجه ترتیب داد و برای ایجاد مانع بین خود و مردم در نمازهای جمعه و جماعت مسجد مقصوره درست کرد و...

در روزگار خلافت معاویه افراد معروفی از دنیا رفتند: (۵۵۰) از همسران پیامبر، حفصه، ام حبیبه، صفیه، میمون، سوده، جویریّه، عایشه و افراد دیگر: صفوان بن امیه، لیبید شاعر، عثمان بن طلحه، عمرو بن عاص، عبدالله بن سلام، محمد بن مسلمه، ابو موسی اشعری، زید بن ثابت، ابوبکره، کعب بن مالک، مغیره بن شعبه، جریر الجبلی، ابویوب انصاری، عمران بن حصین، عبدالرحمن بن ابی بکر، جبیر بن مطعم، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، حکیم بن حزام، سعد بن ابی وقاص، قثم بن عباس، عبیدالله بن عباس، ابوهریره. آخرین جمله ای که از ابوهریره نقل کرده اند این بود که: "خدایا به تو پناه می برم از

حاکمیت بچه هادر آغاز سال شصت. معاویه سرانجام از دنیا رفت و ناظر حکومت یزید در سال ۶۰ نبود. معاویه چهار پسر به جا گذاشت: یزید، عبدالله، محمد و عبدالرحمان، (۵۵۱) که یزید ملعون ازل و ابد شد. درباره معاویه و کارهای او در تاریخ اسلام، کتاب و نوشته بسیار آورده شده از جمله: "معاویه بن ابی سفیان و الحدیث و السنه" تألیف: صاحب یونس - "معاویه را بهتر بشناسیم" تألیف: غلامرضا حسینی - "معاویه سردسته تبهکاران" تألیف: وحید گلپایگانی (۵۵۲) و در دیگر کتاب های تاریخ اسلام درباره او سخن بسیار آورده شده است.

پی نوشت:

۱۴. نهج البلاغه، خطبه سوم، شششنبه
۱۵. الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۶۴.
۱۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۸.
۱۷. "تاریخ تمدن اسلام"، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۶۹۲.
۱۸. شقام حسین (ع)، د کتر شهیدی، ص ۱۰۲.
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۳۴ (نقل به مضمون).
۲۰. همان، خطبه ۳۹.
۲۱. بخش از خطبه ۲۷ نهج البلاغه.
۲۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۴۴.
۲۳. شاد مفید، ج ۲، ص ۶۹ و...
۲۴. موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۴۲.
۲۵. همان، ص ۲۴۹.
۲۶. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.
۲۷. همان، ص ۱۸۹.
۲۸. الکامل، ج ۳، ص ۵۱۱ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲۹. مقاتل الطالین، ص ۷۳.
۳۰. الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۳.
۳۱. نهج البلاغه خطبه سوم (شششنبه).
۳۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۶۲.
۳۳. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۴۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۷.
۳۴. همان، ص ۱۴۲.
۳۵. تاریخ اسلام (حسن ابراهیم حسن)، ج ۱، ص ۲۸۵.
۳۶. تاریخنامه طبری (بلعمی)، ج ۲، ص ۶۹۶.
۳۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۸.
۳۸. تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۱.
۳۹. برخی مرگ او را اول ماه رجب و بعضی هشت روز مانده به پایان رجب نوشته اند، مثل «الاستیعاب»، ج ۳، ص ۱۴۱۸. سیزدهم رجب به نقل از تاریخ طبری، صحیح تر به نظر می رسد.
۴۰. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۳.
۴۱. مروج الذهب، ج ۶، ص ۷ (در حاشیه ابن اثیر).
۴۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۵۷ (چاپ اول).
۴۳. النصاب الکافی، ابن عقیل، ص ۳۶.
۴۴. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۵.
۴۵. تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۲.
۴۶. دایره المعارف فرید وجدی، ج ۳، ص ۲۳۱.
۴۷. ابو جعفر النقیب، ص ۴۱.
۴۸. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج اول، ص ۱۷۳.
۴۹. تاریخ الخلفاء (سیوطی)، چاپ دارالقلم بیروت، از ص ۲۱۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۵۰. همان، ص ۲۳۸.
۵۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۴ (ترجمه آبتی).
۵۲. این کتاب هادر کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان موجود است.

نشر مهدیه به زودی منتشر می کند:

حماسه آریوبرزن و سرانجام هخامنشیان / عزت الله معظمی گودرزی